



گذری بر تبارشناسی و گون‌مندی تئوری‌های انقلاب در سده بیستم میلادی

فریده فرهمندزاده، سعید صادقی^۲

۳۷

دوره ۱۰، شماره ۲، پیاپی ۳۷
تابستان ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۲/۱۷

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۵/۲۱

صص: ۱۱۳-۱۳۳

شاپا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



در سده بیستم، نقش انقلاب‌ها در فرآیندهای تاریخی و تحول اجتماعی-اقتصادی افزایش یافت؛ نقشی که متأثر از پیدایش فناوری‌های جدید و توسعه مناسبات سرمایه‌داری، راه مبارزه با روابط اجتماعی منسوخ مطلق‌گرایی گشود. باوجود مطالعات فراوان، اختلاف‌های بنیادین نظری درباره تبار-خاستگاه و گونه-تعلق موضوعی-انقلاب‌ها پابرجاست. این مسئله شامل تعاریف و مفاهیم تا تفسیر رویکرد و پیامدها می‌شود. بدون تبارشناسی و گون‌مندی، انقلاب‌ها در قالبی محدود از دگرگونی‌های گسترده، بی‌چارچوب، بدون ویژگی‌ها و قاعده مشترک هستند که نمی‌توانند به عنوان پدیده‌هایی مرتب و منحصربه‌فرد، مورد مطالعه قرار بگیرند. ازسوی دیگر بخشی از تحولات انقلابی تأثیراتی فراملی داشته‌اند. این انقلاب‌ها علاوه بر دگرگونی داخلی، در سیستم جهانی تأثیر داشته و پیکربندی آن را دگرگون ساخته‌اند. بر اساس یافته‌ها، نه‌تنها بررسی تبارشناختی انقلاب‌ها از نظر زمینه، انگیزه و عناصر تشکیل‌دهنده، که بررسی فرآیند و پیامد انقلاب‌ها در دسته‌بندی و گون‌مندی آن‌ها دارای اهمیت است؛ موضوعی که شناخت‌شناسی انقلاب‌ها و سرانجام آن‌ها را قابل درک می‌کند. سنجش اعتبار انقلاب‌ها از سویی روشن‌کننده زمینه و نیز پیامد وقوع آن‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین مراحل تکامل تاریخی ملت‌ها است و از سوی دیگر نظامی قابل پیش‌بینی برای تشکیل جریان انقلابی بدست می‌دهد. روش پژوهش مقاله کتابخانه‌ای، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر برخی از برجسته‌ترین نظریه‌های انقلاب می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، تبارشناسی، گون‌مندی، تأثیر فراملی، تئوری‌های انقلاب.

۱. استادیار، رشته تاریخ، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

f.farahmandzadeh@pnu.ac.ir

saeedsadeghi@pnu.ac.ir

۲. استادیار، رشته علوم سیاسی، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

مقدمه

انقلاب‌ها به عنوان جریانی سیاسی که در پی دگرگونی بنیادین و همه‌جانبه در ارکان عمده یک جامعه است، به تبع شرایط زمان و مکان ویژگی‌ها و حوزه کارکرد متفاوت دارند. در همان حال چارچوب مفهومی و کارکردی که مورد اجماع اندیشمندان حوزه سیاست است، ویژگی‌های مشابه و مشترکی را نیز ارائه می‌دهد. برای شناخت و درک شباهت و تفاوت انقلاب‌ها از سویی لازم است تا اجزای تشکیل دهنده یک انقلاب شناخته شده و از سوی دیگر با شناسایی ویژگی‌های مشترک، الگوهای مشخص انقلابی ارائه شود. همان‌طور که گون‌مندی انقلاب‌ها دسته‌بندی موضوعی و بررسی فرآیند و پیامدهای آن را تسهیل می‌سازد، شناخت تبار و اجزای تشکیل دهنده انقلاب‌ها نیز زمینه شکل‌گیری و عناصر مشوق و مخرب در این رابطه را آشکار می‌کند. به دیگر سخن، تبارشناسی هر انقلاب آشکار می‌سازد که دلایل شکل‌گیری خواست تغییر همه‌جانبه چه بوده و چه عناصری به ایجاد این خواسته دامن زده‌اند؛ درحالی که گون‌مندی هر انقلاب با پیروی از تبارشناسی آن روشن می‌کند که تغذیه و تداوم چنین جریانی چگونه ممکن شده، تبعات کامیابی یا شکست آن را پیش‌بینی یا بررسی می‌نماید، و الگویی آسیب شناسانه ارائه می‌دهد.

بازنگری و بازاندیشی روند و فرآیند انقلاب‌ها از آن نظر اهمیت بیشتری دارد که گاه باعث شکل گرفتن جریان‌های تعیین‌کننده منطقه‌ای و بین‌المللی نیز می‌شوند. تاثیر ظهور یک جهان‌بینی انقلابی خاص گاه سرنوشت منطقه‌ای را دگرگون می‌کند، گاه منجر به ظهور ایده‌های تهدیدکننده اخلاق سیاسی می‌شود و گاه باعث صف‌بندی ملل جهان در جبهه‌های متناقض و متخاصم می‌گردد. از این رو کوچک‌ترین انقلاب‌ها و تاثیرات درونی و بیرونی آن‌ها نیز سزاوار توجه است.

این پژوهش در دو بخش عمده نخست به بررسی مفهوم و کارکرد انقلاب به مثابه یک جریان سیاسی و رفتار اجتماعی می‌پردازد. سپس در بررسی تبارشناختی و گون‌مندی، از سویی خاستگاه فکری انقلاب و از سوی دیگر زمینه‌های واقعی و عملیاتی وقوع انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بخش، ترجیح نویسنده برای ذکر و تحلیل نظریه‌های انقلاب در رعایت کرونولوژی ظهور ایده‌ها است و نه دسته‌بندی انقلاب‌ها بر اساس زمینه فکری و عملی؛ اگرچه هنگام شرح و تحلیل هر نظریه، از خاستگاه فکری آن از منظر تاریخی، کارکردی، ساختاری و یا تلفیقی نیز گفتگو می‌شود.

پیشینه پژوهش؛ تمایز روند و فرآیند انقلاب‌ها

تفاوت آرای نظریه‌پردازان انقلاب درباره اجزای تشکیل دهنده، پیامدها و ابعاد انقلاب‌ها منجر به تنوع تبارشناختی انقلابی و دسته‌بندی انقلاب‌ها شده است. برخی بر این باورند که چون چنین پدیده‌ای از منظر سیاسی، اجتماعی و تاریخی ویژه و منحصر به فرد است، نمی‌توان و نایست معیار یگانه‌ای برای شناخت شکلی و دسته‌بندی موضوعی انقلاب‌ها در نظر گرفت. از این رو به نظر می‌رسد محققان بیش از توجه به موضوع گونه‌شناسی انقلاب‌ها، بیشتر بر تفکیک محتوای انقلاب‌ها و گاه بررسی مشکلات جانبی و پیامدهای وضعیت انقلابی تمرکز می‌کنند. بیشتر اندیشمندان، انقلاب‌ها را بر اساس سنجه‌هایی چون نوع جهان‌بینی، افت و خیز جریان تغییر، اقلیم، فضا و مکان وقوع، پیامدهای آن، زمینه پیدایش و گسترش انقلاب، ماهیت ساختار قدرت پیش و پس از انقلاب تقسیم می‌کنند. بر این پویه، گوناگونی انقلاب‌ها می‌تواند بر مبنای زمینه و محتوای متفاوت در یکی از دسته‌های زیر قرار بگیرد:

- انقلاب ایدئولوژیک: انقلاب اسلامی یکی از بهترین نمونه‌های این گروه از انقلاب‌ها به شمار می‌رود. انقلاب کمونیستی و یا لیبرالستی نیز از نمونه‌های بارز و عملی شده این دسته به شمار می‌آیند.

- انقلاب طبقاتی: در چنین انقلاب‌هایی، طبقه اجتماعی نیروهای درگیر نقش اصلی در روند و فرآیند جریان انقلاب ایفا می‌کنند. بر مبنای خواسته‌های طبقاتی این گروه‌ها، جریان انقلاب طبقاتی شامل انقلاب عمودی و یا افقی، از بالا و یا پایین، انقلاب اشراف یا کوخ‌نشینان، بورژواها یا کارگران خواهد بود.

- انقلاب بر مبنای میزان، شدت و حوزه دگرگونی: در این دسته، زمینه و محتوای انقلاب بیش از خاستگاه آن اهمیت دارد. در این مورد می‌توان به جریان انقلاب با زمینه‌های اجتماعی اشاره کرد که به طور مثال به دنبال تحقق عدالت اجتماعی است و یا انقلاب سیاسی و انقلاب مخملی که در پی دگرگون کردن ساختار سیاسی موجود است.

- انقلاب بر مبنای تاثیر اقلیم و محیط جغرافیایی، فضا و مکان: شدت تاثیر هر کدام از این گزینه‌ها، نقش مختصات منطقه‌ای را در روند و فرآیند انقلاب‌ها پررنگ‌تر می‌کند. در این گروه می‌توان از انقلاب شرقی یا غربی، انقلاب مرکز یا پیرامون، خیزش شهری یا روستایی یاد کرد.

- انقلاب بر مبنای میدان عملکرد و اهداف: در دسته‌بندی انقلاب طبقه‌ای به خاستگاه و زمینه شکل‌گیری جریان انقلاب اشاره شد. در این دسته جریان‌های انقلابی بر مبنای اهداف مورد نظر انقلابیون و این موضوع که انقلابیون حوزه عملکرد خود را داخلی، منطقه‌ای یا جهانی تعریف کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

- فرآیند و فرجام انقلاب‌ها: تعریف انقلاب‌ها همچنین بر مبنای دستاورد و فرجام آن‌ها نیز انجام می‌گردد. در این دسته‌بندی از جمله می‌توان از انقلاب‌های عقیم که به انجام نرسیدند و دلایل قوت و ضعف آن‌ها نام برد (صادقی، ۱۳۹۸: ۷۲-۷۳).

اگر چه گفتگو پیرامون گونه‌شناسی انقلاب‌ها برای بیش از دو سده ادامه داشته است، شناخت تبار و گونه انقلاب‌ها در سده بیستم به مثابه چکیده‌ای از تاریخ تحول انقلاب‌ها منجر به تولید نظریه‌های متعددی شد. برخی از این نظریه‌ها منجر به شکل‌گیری و برخی دیگر منجر به هدایت جریان‌های انقلابی موثر، حتی در عرصه جهانی شدند. گروهی مانند چالمرز جانسون^۱ بر اساس عامل محوری در روند و فرآیند و فرجام انقلاب‌ها، آن‌ها را معطوف به بازیگران اصلی، ساختار دولت‌های مستقر، شرایط خاص زمانه و یا تلفیقی از برخی از این گزینه‌ها دانسته‌اند. گروهی دیگر از جمله استن تیلور^۲ با رویکردی تاریخی - جامعه‌شناسانه به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روانشناسی توجه کرده‌اند. تعدادی نیز نظریه‌های تلفیقی ساختاری - کارکردی از دل نظریات پیش استخراج کرده و انقلاب‌های سده بیستم را بر آن اساس تفسیر کرده‌اند. یکی از جامع‌ترین نظریه‌ها متعلق به جک گلدستون^۳ است که با جمع‌بندی تئوری‌های سده بیستمی، نظریه‌پردازان انقلاب‌ها را در سه نسل متوالی^۴ تو صیفی و تعمیمی و ساختاری جای می‌دهد. دیدگاه او تو سط جان فوران^۴ با این توضیح تکمیل شد که نسل چهارمی از نظریه‌پردازان پدید آمده‌اند که از چشم‌انداز علوم

1 - Chalmers Jhonson

2 - Stan Taylor

3 - Jack Goldstone

4 - Jhon Foran

اجتماعی به تحلیل گزینه‌های عامل در انقلاب می‌نگرند. او، خود و گلدستون را در زمره همین گروه می‌داند.

گذشته از این که ایده‌های اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی الهام‌بخش کدام یک از نظریه‌پردازان انقلاب بوده، و بدون در نظر گرفتن تاثیر نظریه‌پردازان سده ۱۸ میلادی بر ایجاد انقلاب‌های پسین، نخست کارکرد و مفهوم انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس، روند و فرآیند برخی از نامدارترین جریان‌های انقلابی در سده بیستم با تکیه بر تئوری پشتیبان آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

انقلاب: مفهوم و کارکرد

جریان انقلابی به عنوان یک پدیده اجتماعی چند بعدی و پیچیده، سابقه‌ای چند هزار ساله دارد (Goldstone, 2001: 13)؛ ولی تفسیر موجود از انقلاب در جریان‌شناسی عصر مدرن ویژگی‌ها و چارچوب خاص و روشنی دارد که مبتنی بر اندیشه سیاسی مدرن است. روند تکاملی و تبارشناسی واژه انقلاب به علم ستاره‌شناسی و دانش اخترشناسی رایج در دولت شهرهای ایتالیا بازمی‌گردد. این مفهوم به تدریج از آسترولوژی وارد حوزه سیاسی و اجتماعی شد. پس از تحولات نیمه دوم سده هفدهم انگلستان، اصطلاح Revolution در ادبیات سیاسی مطرح گردید. با این حال مفهوم و کاربرد این کلمه طی انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ میلادی رخ داد و پس از آن بود که مفهوم امروزی انقلاب به عنوان جریانی که درصدد تغییر همه‌جانبه ارکان اجتماعی-سیاسی است، تثبیت شد. در جریان انقلاب فرانسه این مفهوم هاله‌ای فراتاریخی و متعالی به خود گرفت (Kumar, 1989: 20) که بیش از جنبه سیاسی، دارای جنبه‌های اخلاقی بود. با این همه با سده بیستم تحت تاثیر واقع‌بینی سیاسی و تکرار و تکرر جریان‌های انقلابی، کاربرد واژه انقلاب چارچوب روشن و دقیقی یافت. در برداشت جدید هم انقلاب پدیده‌ای مستمر با درجاتی از خشونت، و در پی ایجاد طرحی نو از دگرگونی همه‌جانبه و بازگشت‌ناپذیر بود. یکی از بهترین تعبیر در این رابطه عنوان می‌کند که انقلاب همانا بحرانی عمیق و ناگهانی و خودخواسته است که نظام سیاسی مستقر را در ازای تغییر سیاسی-اجتماعی سترگ به چالش می‌کشد (Parker, 1999: 4).

صورت و محتوای چنین دیدگاهی همراه با شکست و فروپاشی نظم است؛ نتیجه‌ای که با درجات گوناگونی از شدت و ضعف در پی هر انقلاب رخ می‌دهد. واژه بحران ناگهانی دلالت بر این نکته دارد که وضعیت موجود تا پیش از این عادی بوده و اکنون، در هنگامه انقلاب غیرعادی شده است. در همین حال، جریان انقلاب می‌کوشد تا این وضعیت تکانشی، ناگهانی و عمیق را به سوی وضعیت مطلوب و مورد نظر هدایت می‌کند. در این فرآیند، نیروهای اجتماعی که ساختار موجود را به چالش کشیده‌اند، یا همان انقلابیون، تلاش می‌کنند تا عاملیت خود در هدایت و به نتیجه رساندن این امر را حفظ کنند. نیروهای مدعی در انقلاب می‌خواهند دگرگونی‌های حاصله منطبق با سمت و سوی مورد نظر ایشان شکل بگیرد و از همین رو معمولاً آرمان‌ها و اهداف انقلابی پیش از به ثمر رسیدن آن تعیین شده‌اند. در این صورت هم پیامدهای سیاسی و اجتماعی انقلاب بیشتر قابل پیش‌بینی است، هم مرزهای انقلاب از کودتا و شورش با وضوح بیشتری ترسیم می‌گردد، و هم میزان و چگونگی نقش عامل انسانی در نهادسازی پیش و پس از انقلاب را کنترل می‌کند. به سخن دیگر، در عین توجه به برآیند دگرگونی در ساختار، به دلایل تحول ساختارها، عقاید و اهداف کنشگران انقلابی از مشارکت در انقلاب نیز توضیح داده می‌شود (میرزائی و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۲۶).

شرط اصلی در بررسی هر فرآیند انقلابی شناسایی زمینه‌ها و به تعبیر بهتر پیش شرط‌های رخ دادن، گسترش و تخمین احتمال پیروزی آن انقلاب است. نظریه‌پردازان انقلاب پیش شرط‌های ساختاری و نیز فروپاشی دستگاه حکمرانی به عنوان شروط مقدماتی و اصلی تحقق انقلاب می‌شناسند (اریکسون، ۱۴۰۳: ۴۰). مفروض عمده در این رابطه در طیف گسترده‌ای از ناکارآمدی دولت و بحران‌های مکرر سیاسی-اجتماعی و اقتصادی تا شروط فراملی و بیرونی تشریح می‌شوند. برخی از این پیش شرط‌ها که نقش برجسته‌تری در حوزه حکمرانی دارند، حتی در جنبش‌های

۱- بحران (Crisis) موقعیتی است که افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها از طریق شیوه‌های رایج نمی‌توانند با آن مقابله کنند. «بروز استرس فراوان، ناشی از تغییرات ناگهانی همراه با درهم شکستن ساخت اجتماعی واقعیت‌ها و بحرانی شدن رهبری جامعه و هنجارهای فرهنگی در ذات چنین موقعیت‌هایی نهفته است» (Booth, 1993: 65).

۲- نیز بنگرید به آرای اریکسون درباره تاثیر احساسات بشری بر راه افتادن انقلاب‌ها، در: (اریکسون، ۱۴۰۳: ۴۱).

انقلابی سده ۱۷ و ۱۸ میلادی که رنگ و بوی مدرنیستی داشتند نیز به چشم می‌خورد. در میان این عوامل که در فرآیند وقوع انقلاب ارتباط و همکاری نزدیکی دارند، برخی تاثیرگذارتر و به عبارت بهتر از شروط مقدماتی اصلی به شمار می‌روند.

از نخستین شروط مقدماتی و از جمله مهم‌ترین آن‌ها فناوری‌ها و روش‌های ارتباطی - اطلاعاتی موجود است؛ چرا که در گسترش جهان‌بینی، تبلیغات انقلابی، برانگیختن همدردی و حفظ وفاداری و انسجام حامیان نقش عمده را ایفا می‌کند. پیش‌شرط دیگری که پیاده‌نظام انقلاب را تامین و در همان حال مغز متفکر انقلاب را پشتیبانی و تغذیه می‌کند، وجود حداقلی از جمعیت متوسط شهرنشین است. اهمیت این قشر در نقش تعیین‌کننده و مرجعیت آن‌ها در میان اقشار فرودست است. تاثیرگذاری این طبقه ناشی از سطح فرهنگ، میزان سواد، فرصت‌های موجود، اراده برای نشر افکار جدید و روش‌های خلاقانه برای همگرایی معترضان است که به نوبه خود موجب جذب هوادار در مناطق روستایی و حاشیه‌ای نیز می‌گردد. از این منظر برتری و تاثیرگذاری شهرها نسبت به روستاها در جریان‌های انقلابی، نه فقط به دلیل جمعیت بیشتر، که همزمان به دلیل سکونت طبقه متوسط و نخبگان به ویژه در کلان‌شهرها و پایتخت‌ها است؛ نخبگانی که از ارکان اصلی سازماندهی و هدایت انقلاب‌ها به شمار می‌آیند.

نرخ بالای باسوادی به عنوان پیش‌شرط مهم بعدی در تعریف آرمان‌ها و اهداف، طراحی و اجرای راهبردها تاثیری به سزا دارد.^۱ سطح سواد و آگاهی آحاد جامعه نسبت مستقیم با تمایل به حفظ وضع موجود یا تغییر در آن دارد. بی‌آن‌که چنین فرضی قاعده‌ای مطلق باشد، باید اذعان داشت که ریسک وقوع جنبش‌های اجتماعی - سیاسی و از جمله انقلاب، در جوامعی با نرخ بالای بی‌سوادی بسیار اندک است. چنین جوامعی تغییرات همه‌جانبه و ناشناخته را به منزله تهدیدی برای نظم موجود و نظام اجتماعی خود تلقی می‌کنند. افزون بر همه این‌ها یک انقلاب نیازمند جهان‌بینی جدید یا بازنگری شده خاص خود است. ایدئولوژی انحصاری قادر است تا از طریق احساسات اعتراضی و دامن زدن به نارضایتی، مردم را متحد کند و با ارائه ایده‌ای کم و بیش روشن مخاطبان خود را قانع کند که گزینه پیشنهادی او نسبت به وضع موجود الگوی موفق‌تری از حکمرانی و تامین منافع گروهی خواهد بود. اقناع مخاطبان بیشتر بر سه مسئله کلیدی شامل شرارت مخالفان و

۱ - بنگرید به آرای تدا اسکاچپول درباره پیش شرط‌های وقوع انقلاب در: (صادقی، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۶۹).

عجز ایشان در اصلاح امور، قطعی بودن پیروزی، و جهانشمول بودن پیام انقلاب استوار است (Goldstone, 2001: 208-209).

همه پیش شرط‌های یاد شده با همدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند. بنابراین ساده‌ترین تعریف از انقلاب عبارت است از جریانی ایدئولوژیک که تغییر بنیادین در نهادها و ایجاد نظم نوین سیاسی و اجتماعی را دنبال می‌کند، و راهبرانی برخاسته از طبقه متوسط شهری، با سواد و با خوانش فرهنگی متفاوت و کارآمد دارد؛ جامعه‌ای که مدرن‌سازی اولیه در آن آغاز شده و ادامه دارد (Grinin, 2022: 174-175).

هرچند در حیطه عملی، انقلاب‌ها آشکارا روندی تکانشی داشته و به دنبال دگرگونی‌های سراسری در ساختار قدرت هستند، در حیطه نظری از جنبه انگیزه، اهداف و فرآیند تفاوت زیادی در انقلاب‌ها دیده می‌شود. از این منظر بررسی عناصر کارکردی از سویی و زمینه‌های نظری از سوی دیگر برای دسته‌بندی و شناخت انقلاب‌ها و آثار آنها اهمیتی درخور دارد.

شناسایی تبار و گون‌مندی؛ خاستگاه و دسته‌بندی انقلاب‌ها

چنان‌که پیشتر اشاره شد، سده بیستم عصر فراوانی مکاتب فکری و نظریه‌های گوناگونی است که بیشتر متکی بر تجربیات تاریخی دو سده پیش از آن بودند. این روند از آغاز سده بیستم تا انتهای آن جریانی متغیر است که رفته رفته از تکیه بر مستندات تجربی و تاریخی فاصله گرفته، متوجه تحلیل ضروریات اقتصادی، سپس سیاسی و اجتماعی و در نهایت فرهنگی و قوم‌شناختی می‌شود. این روند متغیر منجر به پدیدار شدن مکاتبی چون تاریخ طبیعی، کارکردگرایی، ساختارگرایی، روانشناختی و رویکردهای تلفیقی شد که هر کدام به نوبه خود خاستگاه نظریه‌های گوناگونی بودند. اشاره به برخی از برجسته‌ترین این نظریه‌ها، از سویی جنبه‌های نظری و عملی آن ایده را روشن می‌کند، و از سوی دیگر نمایی کلی از تغییر جهت اولویت‌های تحلیلی را آشکار می‌سازد. دیدگاه تاریخ طبیعی به عنوان یکی از مکاتب مادر، شکل‌گیری انقلاب‌ها را در روندی تاریخی بررسی می‌کرد. از این منظر وقوع انقلاب ضرورتی تاریخی است که در صورت طی شدن مراحل لازم، قطعاً و به صورت خشونت‌آمیز رخ خواهد داد. در کنار این دیدگاه، باورمندان به نظریه‌های ساختاری بر این اصل مشترک اتفاق نظر دارند که هر انقلاب متناسب با آسیب‌شناسی ساختار

سیاسی مخالف آن رخ می‌دهد. به زبان دیگر، هر ساختار سیاسی دارای آسیب‌های ویژه خود است و در صورت بی‌توجهی به آن‌ها، با انقلابی متناسب با همان کاستی‌ها مواجه خواهد شد. افزون بر این‌ها، در نظر گرفتن تاثیر گزینه انسانی و اهداف اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی در هر انقلاب، منجر به ظهور نظریه‌های معطوف به علوم انسانی و اجتماعی شد که هر کدام، بر یکی از حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، قوم‌شناختی، جغرافیایی و یا روانشناسی تمرکز می‌کردند. گذری بر تبارشناسی این نظریه‌ها نشان‌دهنده روند تدریجی حرکت از تقدم معیارهای اقتصادی به سوی معیارهای سیاسی- اجتماعی و سپس فرهنگی است.

یکی از تاثیرگذارترین نظریه‌پردازان انقلاب که آرای او بعدها در سده بیستم باعث تحولات انقلابی عظیمی شد، معتقد به اولویت عوامل اقتصادی در خیزش‌های خشونت‌آمیز اجتماعی- سیاسی بود. کارل مارکس^۱ که از رویکرد کارکردی- ساختی به سیر تاریخ طبیعی انقلاب‌ها باور داشت، مشخصاً سه نوع انقلاب را برشمرد: بورژوایی، پرولتاریا یا کمونیستی، و نوعی بینابین که در دهه‌های بعد به بورژوا- دمکراتیک نامدار شد و به طور ویژه به انقلاب‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ در اروپا اشاره داشت. سنجه مارکس در این رده‌بندی، امکان تغییر در شیوه تولید بود؛ موردی که بعدها با عنوان فرم‌اسیون یا صورت‌بندی اجتماعی شناخته شد. معیار دیگر طبقه اجتماعی بود که انقلاب در راستای توسعه و تامین منافع آن شکل می‌گرفت. بر پایه این ملاک انقلاب‌های پیش از ۱۸۴۸ میلادی خیزش‌های بورژوایی، و کمون پاریس خیزشی پرولتری بود (Marx, 1977: 161).

پیرو اندیشه مارکس بود که در آغاز سده بیستم لنین تلاش کرد تا طرح مارکس را در روسیه پیاده کرده و ارتقا دهد و «مردم» را به انقلاب بورژوایی بیافزاید. این آمیزش طبقاتی، انقلاب‌های بورژوازی را از بورژوای مردمی جدا می‌کرد. ویژگی این انقلاب‌ها، هم‌پیمان شدن تهیدست‌ترین کشاورزان با پرولتاریای یقه آبی بود. چنان که لنین می‌گفت، کمون پاریس و انقلاب روسیه (۱۹۰۵-۱۹۰۷) در این دسته جای می‌گیرند (Lenin, 1974: 421-422). امروزه انقلاب‌های بورژوایی مردمی را بورژوا- دمکراتیک می‌نامند. در نیمه دوم سده بیستم کوشش‌هایی برای به روز کردن این دسته‌بندی انجام گرفت. در واقع ساز و کارهای جدید طبقه‌بندی انقلاب توسط نظریه‌پردازان برجسته در قرن بیستم ارائه شد.

1 - Karl Marx

2 - Vladimir Lenin

رابرت میشلز، جامعه‌شناس آلمانی، در آغاز قرن بیستم انقلاب‌ها را در دو گروه انقلابی و ارتجاعی قرار داد. گروه انقلابی دربردارنده انقلاب‌های فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹، ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، خیزش کمون پاریس، و همچنین انقلاب‌های آلمان و اتریش در سال ۱۹۱۸ و موارد مشابه با آن‌ها بود. خیزش‌های ارتجاعی منعکس‌کننده وجوه تاریک و تمامیت‌خواه یک انقلاب بوده و به عنوان نمونه شامل ساختارهای قدرت نازیستی و فاشیستی می‌شد. از جمله می‌توان به قدرت رسیدن موسولینی در سال ۱۹۲۲ و هیتلر-لودندورف-پوچ در سال ۱۹۳۳ را مثال زد (Shults, 2019: 247).

در خوانشی دیگر، انقلاب‌ها از منظر میزان موفقیت مورد بررسی قرار می‌گرفتند. این دیدگاه نخستین خیزش‌های انقلابی موفق را انقلاب‌های کلاسیک جهان می‌داند؛ انقلاب‌های بزرگی مانند انقلاب‌های انگلستان، فرانسه و روسیه از این جمله بودند. دومین دسته‌بندی متعلق به انقلاب‌های شکست خورده و به سخن دیگر عقیم و ناکام بود. از این نمونه می‌توان از انقلاب ۱۸۴۸ در اروپا و کمون پاریس، و انقلاب ملی‌گرای منطقه‌ای مانند انقلاب آمریکا نام برد (Brinton, 1965: 24-25). این بخش‌بندی اگرچه بر پایه خیزش‌های پیش از سده بیستم شکل گرفته بود، در توجیه و الگوسازی برای انقلاب‌های سده بیستم نیز کارساز بود.

دو رویکرد اخیر با نگرشی کلان، انقلاب‌ها را مورد بررسی کیفی و علی قرار می‌دهند. به دیگر زبان در این رویکرد نه تنها دلایل شروع و وقوع انقلاب‌ها، که پیامد و برآیند قابل پیش‌بینی آن‌ها نیز تحلیل می‌گردد. مراجعه به جزییات موردی و توصیف تاریخی روند انقلاب‌ها نیز تنها از آن رو است که به الگوسازی و فرمول‌بندی انقلاب‌ها کمک می‌کند؛ روشی که به عنوان نمونه مورد اقبال کرین بریتون بود.

بر این پویه و در رویکردی مشابه پیشنهاد می‌شد که انقلاب‌های سده هفدهم تا نوزدهم که برای برپا کردن ساختار سیاسی مشروطه انجام گرفته بود، از انقلاب‌های سده بیستم که به دنبال تغییر زیربنایی و گاه ماهوی در نظام سیاسی بودند، متمایز شوند. در این پیشنهاد که انقلاب‌های مشروطه با عنوان «انقلاب‌های محدود» خوانده می‌شدند، از سویی به انقلاب‌های بعد از جنگ جهانی دوم و از سوی دیگر به انقلاب‌های جهان استعماری استناد می‌شد (Friedrich, 1966: 7).

جورج تو ماس کرین^۱ نیز در رویکردی همسو، انقلاب‌ها را از نظر اهداف و فرآیند آن‌ها بخش‌بندی کرد. انقلاب‌های مشروطه‌آکه در پی خیزش توده‌ها و تدوین قوانین جدید، می‌کوشد قدرت دولت یا پادشاهان و برخورداری‌های نخبگان موروثی را محدود و قانون‌گذاری و مسئولیت‌ها را به شهروندان یا نمایندگان منتخب ایشان واگذار کند. از برجسته‌ترین نمونه‌ها می‌توان از انقلاب آمریکا (۱۷۸۳-۱۷۷۵)، انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، و انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶) نام برد. انقلاب‌های ضد استعماری^۲ که در پی پایان دادن به فرمانروایی بیگانگان در کشور خود هستند. این خیزش‌ها بر ملی‌گرایی و برپایی نهادهای بومی و مستقل تاکید دارند. از بهترین نمونه‌ها می‌توان به انقلاب‌های آمریکای لاتین طی سال‌های ۱۸۲۸-۱۸۰۸ و جنبش استقلال هند (۱۹۴۹) اشاره کرد. انقلاب‌های فاشیستی^۳ با استفاده ابزاری از سنت‌های ملی‌گرایانه درصدد سرنگونی حکومت‌های پادشاهی ضعیف برمی‌آیند. رژیم‌های اقتدارگرایی که در پی این‌گونه از انقلاب‌ها بر سر کار می‌آیند، از طریق اقدامات پوپولیستی در پی بسیج توده‌ها و جلب پشتیبانی آن‌ها هستند. از جمله مهم‌ترین نمونه‌های چنین انقلاب‌هایی می‌توان به جنبش فاشیستی در ایتالیا (۱۹۲۱) و آلمان (۱۹۳۳) اشاره کرد. انقلاب‌های کمونیستی^۴ با الهام از اندیشه کارل مارکس قصد داشتند با سرنگونی رژیم‌های موجود، ساختار سیاسی تک‌حزبی برپا کرده و مالکیت خصوصی را لغو کنند. باوجود این‌که چنین رژیم‌های تک‌حزبی به شیوه دیکتاتوری رفتار می‌کردند، خودشان را جمهوری یا دموکراتیک می‌نامیدند. بهترین نمونه‌ها انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، چین (۱۹۴۹) و کوبا (۱۹۵۹) هستند. انقلاب‌های ضد استبدادی^۵ یا به دنبال فساد یا اصلاحات آمرانه مطلق‌گرایان خشن رخ می‌دهند. آن‌ها نیز به دنبال برپایی رژیم‌های تک‌حزبی هستند. از جمله می‌توان از انقلاب مکزیک (۱۹۱۱) و انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹) نام برد (میرزایی و ابراهیمی‌لویه، ۱۴۰۰: ۳۰-۳۱).

چالمرز جانسون با رویکردی کارکردی- ساختارگرا، خوانش جدیدی بر مبنای معیارهای جامعه‌شناختی ارائه کرد. این معیارها بر بررسی چهار گزینه اهداف انقلابی، هویت و خاصیت طبقاتی انقلابیون، جهان‌بینی انقلابیون و خودجوش یا برنامه‌دار بودن جریان انقلاب، متمرکز بود. بر این پایه

- 1- George Thomas Kurian
- 2- Constitutional Revolutions
- 3- Anticolonial Revolutions
- 4- Fascist Revolutions
- 5- Communist Revolutions
- 6- Antidictatorial Revolutions

او انقلاب‌های حاصله را در شش گروه شورش دهقانی، انقلاب برای ایجاد مدینه فاضله، انقلاب آنارشیستی، انقلاب ملت‌ساز، کودتا، و شورش توده‌های مسلح تقسیم می‌کرد (صادقی، ۱۳۸۹: ۷۳). چنان‌که پیدا است این تقسیم‌بندی رویدادهای غیرانقلابی مانند کودتا و شورش دهقانی را نیز تحت عنوان انقلاب آورده و پدیده‌های متفاوت را ادغام می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۲۱۴-۲۱۳). جازسون که نسبت به تحركات انقلابی بدبین بود، در نظریه نظام اجتماعی عنوان کرد که هر خیزش انقلابی بایست در متن اجتماعی آن مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد. او همچنین در زمره نظریه‌پردازانی است که به نقش ارزش‌های فرهنگی در رخ دادن و پیشرفت انقلاب‌ها توجه ویژه دارد.

چنین رویکردی در دیدگاه جرج پتی^۱ که به هویت، فضا و مکان توجه بیشتری داشت نیز مشاهده شد. در این نظریه انقلاب‌ها در پنج گروه دسته‌بندی شدند. او نیز کودتا را در زمره انواع انقلاب‌ها نام برده و با عنوان «انقلاب قصر خصوصی» از آن یاد می‌کرد. از نظر او «انقلاب کاخ عمومی» نیز اگر چه کودتا است، با مشارکت تعداد بیشتری از مردم انجام می‌گیرد. نوع سوم انقلاب‌ها عبارت از شورش یک قلمرو علیه حکومتی است که دست‌نشانده کشور دیگری باشد. او در این مورد به انقلاب هلند که با نام شورش هلندی شناخته می‌شود، و نیز انقلاب‌های لهستان استناد می‌کند. دسته چهارم دربرگیرنده انقلاب‌های بزرگ ملی مانند انقلاب‌های فرانسه و روسیه هستند. او با اشاره به جهان باستان و اصلاحاتی که در آن به وقوع می‌پیوست، پنجمین نوع انقلاب‌ها را انقلاب سیستمی نام‌گذاری می‌کند (Pettee, 1966: 15-17). رویکرد عمده پتی در تشریح پیامد انقلاب‌ها این بود که در برابر انقلاب‌های اجتماعی که تاثیر عمیق و همه‌جانبه در جامعه میزبان دارند، انقلاب سیاسی بیشتر وجهه نخبگانی داشته و بنابراین تاثیر عمیق اجتماعی به دنبال ندارد. او نیز مانند کرین بریتون به خاستگاه ذهنی تحلیل انقلاب‌ها از منظر تاریخ طبیعی تعلق داشت و از جزئیات توصیفی تاریخ در مدل سازی انقلاب و تشریح جریان آن استفاده کرده است.

در برابر این نظریه، ساموئل هانتینگتون^۲ ضمن مخالفت با تقسیم انقلاب‌ها به بزرگ یا محدود، پیشنهاد داد تا انقلاب‌ها به غربی و شرقی تقسیم شوند (Huntington, 1968: 308). او با رویکردی کارکرد-ساختارگرا، در تعریف فرآیند و برآیند جریان انقلابی توجه اصلی خود را

1- George Pettee

2 - Samuel Huntington

معطوف به دگرگونی در ساختار قدرت سیاسی می‌کرد. بر این پویه از دید او انقلاب‌ها بر اساس توالی و تعادلی سه مرحله‌ای از هم متمایز می‌شوند: نخست تخریب اجباری نهادهای سیاسی موجود، سپس بسیج گروه‌های جدید در سیاست و در نهایت ایجاد نهادهای سیاسی جدید (Huntington, 1968: 388-398). البته که او تمایز ماهوی در روند و فرآیند انقلاب‌های شرقی و غربی قابل بود و بر این مبنا به تفاوت‌های فرهنگی و ساختار اجتماعی متمایز این دو استناد می‌کرد. بر همین اساس او انقلاب‌های غربی را نسبت به انواع شرقی، سازمان یافته‌تر و دارای مراحل روشن و تفکیک شده از هم می‌دید.

هم‌سو با نظریه قبل و در رویکردی جامعه‌شناسانه، مورخ، فیلسوف، جامعه‌شناس و کارشناس سیاسی اهل آمریکا، برینگتون مور جریان‌های انقلابی را در سه گروه دسته‌بندی کرد: انقلاب بورژوازی منتهی به دموکراسی‌های غربی، انقلاب محافظه‌کارانه و آمرانه از بالا منتهی به رژیم‌های فاشیستی، و انقلاب دهقانی که به دولت‌های کمونیستی منجر می‌شود (Moore, 1974: 413-414). به آسانی می‌توان انقلاب کلاسیک را برابر با دسته نخست، ایده میشلز درباره انقلاب‌های ارتجاعی را برابر با دسته دوم و مفهوم انقلاب‌های غرب و شرق هانتینگتون را مشابه دسته سوم تشخیص داد. مور مانند دیگر معتقدین به بررسی ساختاری- کارکردی انقلاب‌ها، چنین استدلال می‌کرد که هر دولتی بنا به ساختاری متفاوت، در برابر نوع خاصی از انقلاب‌ها آسیب‌پذیر خواهد بود. بنا بر چنین دیدگاهی، با روزآمد شدن ساز و کارهای حکمرانی، نوع جدیدی از آسیب‌های سیاسی- اجتماعی و پیرو آن نوع تازه‌ای از انقلاب‌ها ظهور خواهند کرد. بر همین پویه بود که بخش بندی‌های جدیدی مبتنی بر انقلاب‌های مدرن و کلاسیک یا سنتی شکل گرفت.

از جمله اندیشمندانی که به دسته‌بندی مدرن انقلاب‌ها معتقد بود، می‌توان از اشموئل آیزنشتات^۲ نام برد. او که از نامدارترین تئوری‌سازان ساختارگرایی بود، دو نوع انقلاب را برشمرد: انقلاب مدرن با نمونه‌هایی از انقلاب‌های هلندی، بریتانیایی، آمریکایی و فرانسوی، و انقلاب‌های مدرن متاخر در سده نوزدهم که با نوسازی جوامع سنتی همراه بوده است (Eisenstadt, 1978: 1/173).

1 - Barrington Moore

2 - Shmuel Eisenstadt

رویکرد پرز زاگورین نسبت به انقلاب‌های آغاز عصر مدرن جزیی‌نگری بیشتری دارد. او که همزمان نگاهی طبقاتی به خاستگاه انقلاب‌ها دارد، این انقلاب‌ها را در شش گروه دسته‌بندی می‌کند: توطئه و کودتا که معمولاً برآمده از اقدامات اشراف و نخبگان شهری است. شورش شهری که در نتیجه روابط طبقات پایین با نخبگان شهر، مقامات یا شهرنشینان و در رویارویی با دستگاه سلطنتی و یا دولتی خارجی شکل می‌گیرد. شورش دهقانان که علیه صاحبان زمین و یا مقامات دولتی پدید می‌آید. شورش منطقه‌ای و جدایی‌طلبی که علیه پادشاه و حکومت مرکزی در پایتخت به وجود می‌آید. این شورش‌ها به جز جنگ‌های داخلی در سراسر پادشاهی هستند که نوع پنجم از انقلاب‌ها را تشکیل می‌دهد. زاگورین واپسین نوع از انقلاب‌های مدرن را «شورش هزاره‌گرایی» نام‌گذاری کرد (Zagorin, 1982: 41-42).

جزیی‌نگری بیشتر در دسته‌بندی بالا و توجه به عوامل نوظهور و شرایط ویژه جوامع در عصر جدید، منجر به پدید آمدن جمع‌بندی‌های تازه‌ای درباره انقلاب‌ها شد. در یک نمونه به چهار نوع انقلاب شهری، دولتی، تمدنی و جهانی اشاره می‌شود (Rosenstock-Huessy, 2012: 5). یکی از مفصل‌ترین خوانش‌ها بر این اساس به وسیله جان فوران ارائه شد.

فوران که مانند بیشتر نظریه‌پردازان متأخر بر جرح و تعدیل آرای پیشینان متمرکز بود (مشیرزاده، ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۱۸)، ضمن جمع‌بندی رویکردهای مختلف، تأکید داشت که ۲۰ مورد از انقلاب‌هایی که بیشترین توجه پژوهشگران را به خود اختصاص داده است، در سه گروه انقلاب‌های کلاسیک، ضد استعماری و انقلاب‌های معکوس جای می‌گیرند (Foran, 2007: 391). این خیزش‌ها از منظر فوران پیامد همگرایی پنج گزینه هستند که ممکن است به صورت تصادفی یا خودخواسته جمع شده و جریان انقلابی را آغاز کنند. این عوامل عبارت از حکومت سرکوبگر، توسعه وابسته، شکل‌گیری مقاومت مدنی یا خشونت‌بار جمعی - احتمالاً به دلیل آمرانه بودن توسعه، و همگرایی تصادفی دو عامل ارتباط باز جهانی و رکود اقتصادی می‌باشد. فوران در یک مطالعه تطبیقی همپوشانی این عوامل با انقلاب اسلامی ایران را نیز بررسی کرده است.

باوجود تأکید برخی کارشناسان بر نقش تعیین‌کننده انقلاب‌های کلاسیک در الگوسازی نظری و عملی، گروه بزرگی از پژوهشگران انقلاب، بر این باورند که انقلاب‌های اواخر قرن بیستم دارای

ویژگی‌های جدید و منحصر به فردی از چالش‌های سیاسی-اجتماعی بوده و بایسته است تا به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرند؛ انقلاب‌هایی که نه به صورت کلاسیک و بر مبنای مدل فرانسوی یا روسی، که از طریق الگوی جایگزین تفسیر و بررسی می‌شوند (Goldstone & Co, 1991: 3). از جمله نظریه‌هایی که پیرو چنین دیدگاهی مطرح شده است، به چهار دسته انقلاب با عنوان انقلاب‌های بزرگ، انقلاب‌های سیاسی، انقلاب‌های اجتماعی و انقلاب‌های نخبگان اشاره می‌کند (Shults, 2019: 249).

بر همین مبنا دیدگاه دیگری نقش رهبران و پیروان را در زمینه علی و کیفی مورد بحث قرار می‌دهد. تداوم انقلاب‌ها در چنین رویکردی توجه به نقطه شروع، چگونگی فعالیت رهبران و نحوه بسیج هواداران مقدور است. این انقلاب‌ها در سه نوع برنامه‌ریزی نشده یا خودجوش، برنامه‌ریزی شده، و توافقی یا مذاکره‌ای قابل تقسیم هستند. انقلاب‌های برنامه‌ریزی نشده اخیرش‌هایی هستند که مانند انقلاب‌های فرانسه و روسیه در حین پیشرفت دارای رهبری می‌شوند. انقلاب‌های برنامه‌ریزی نشده به شکلی گسترده، و نه کامل، برآمده از عوامل ساختاری و تاریخی هستند که زمینه را برای فرو ریختن نظم سیاسی کهن، جایگزینی قدرت نوپیدا و شیوه تازه رابطه دولت-ملت فراهم کرده‌اند. این عوامل همچنین شرایط را برای برقراری نظم سیاسی جدید و انقلابی فراهم می‌سازند (میرزایی و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۳۲). در برابر، مدعیان قدرت در جریان انقلاب‌های برنامه‌ریزی شده^۲ سازمان‌یافته کار می‌کنند. عامل انسانی تقریباً در همه ابعاد تعیین‌کننده راه و راهبرد انقلاب است و فعالانه پیگیری می‌شود. مبارزان انقلابی هم شکست رژیم را رقم می‌زنند و هم در ایجاد نظم سیاسی-اجتماعی ایدئولوژیک پس از پیروزی سهم خواهند بود. گاه فرآیند انقلاب‌هایی از این دست، مانند انقلاب چین، به تدریج پیش رفته و چندین سال به درازا کشیده است.^۳ اصطلاح گونه سوم از انقلاب‌ها یعنی «انقلاب توافقی» نخستین بار در کتابی با همین نام توسط دو محقق برجسته آفریقای جنوبی یعنی هربرت آدام^۴ و کاجیلا مودلی^۵ (۱۹۹۳) مطرح شد. جامعه‌شناس

1- Spontaneous Revolutions

2- Planned Revolutions

۳- برای آشنایی بیشتر بنگرید به فصول مربوط در: (پناهی، نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها، ۱۳۸۹).

4- Negotiated Revolution

5 - Heribert Adam

6 - Kajila Moodley

مجارستانی گوستاو تیکس^۱ نیز این اصطلاح را برای توصیف کنترل تحولات در گذر از کمونیسم به دموکراسی در مجارستان به وسیله نخبگان به کار برد. این اصطلاح همچنین در ادبیات عمومی درباره دگرگونی‌های دموکراتیک نیز استفاده شده است (میرزایی و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۳۵). طی انقلاب‌های توافق‌ی که با نام‌های «قدرت مردمی»^۲ یا «انقلاب‌های رنگی»^۳ نیز شناخته می‌شوند، رژیم‌های دیکتاتور یا کمونیست حاکم، نه به دلیل خشونت توده‌ها، که به دنبال راهپیمایی عظیم و مقاومت مردمی متکی به وحدت ملی، سرنگون شده‌اند. از جمله انقلاب‌های توافق‌ی یا رنگی می‌توان به انقلاب نارنجی اوکراین (۲۰۰۴) و انقلاب گل سرخ گرجستان (۲۰۰۴) اشاره کرد (میرزایی و ابراهیمی، ۱۴۰۰: ۳۶؛ اریکسون و دیگران، ۱۴۰۳: ۳۸).

در مقابل چنین دیدگاه‌هایی، کارشناسانی چون ادوارد. ای. شولتز^۴ تمایل به دسته‌بندی کلی انقلاب‌ها بوده و باور دارند که همه انقلاب‌ها تابع رویدادهای متجانس و ویژگی‌های مشترک هستند. شولتز انقلاب‌ها را در دو دسته اساسی و اصلاح‌کننده بخش‌بندی می‌کند. انقلابی که برای نخستین بار و برای حل مشکلات عمده کشور و به صورت تقابل اجتماعی اتفاق افتاده و برای مدت قابل توجهی ادامه پیدا می‌کند از نوع انقلاب اساسی^۵ است. این گروه از خیزش‌ها معمولاً اولیه و اصلی بوده و نشانگر امکان تغییر و جهت آن در کشورها هستند. انقلاب‌های ملی-آزادی‌بخش، کلاسیک و مختلط در زمره انواع انقلاب اساسی قرار می‌گیرند. اما انقلاب‌های ثانویه که در پی انقلاب قبلی و با هدف تغییر شرایط بخصوصی رخ می‌دهند، انقلاب اصلاح‌کننده^۶ نام دارند. وقوع این انقلاب‌ها نشان می‌دهد که انقلاب‌های اساسی در انجام اصلاحات بعدی ناکام مانده‌اند. از نمونه انقلاب‌های اصلاح‌کننده می‌توان به انقلاب فرانسه در ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، راهپیمایی‌ها در انقلاب‌های مخملی، و کودتاهای نظامی نظیر آنچه در انقلاب مصر، لیبی و عراق رخ داد، اشاره کرد (شولتز، ۲۰۱۹: ۲۵۰).

1- Gustav Tökés

2- People Power

۳ - Colored Revolutions، به دلیل استفاده تظاهرکنندگان از نمادهای رنگی چون نوارهای زرد و

نارنجی یا گل‌ها.

4 - Eduard E. Shults

5 - Basic Revolution

6 - Correcting Revolution

در یک جمع‌بندی کلی به نظر می‌رسد که لئونید گرینین^۱ (۲۰۲۲) دسته‌بندی مناسبی از آرای واپسین نسل از نظریه‌پردازان حوزه انقلاب‌ها ارائه داده است. او که به عامل انسانی به عنوان نقش اصلی در فرآیند و فرجام انقلاب‌ها می‌نگرد، در گونه‌شناسی انقلاب‌های سده بیستم، ۱۲۵ خیزش انقلابی را شناسایی و بر پایه خواسته‌ها و ایدئولوژی انقلابیون، آن‌ها را به نه دسته تقسیم کرده است: - انقلاب‌های دموکراتیک با هدف دگرگون کردن نظام سیاسی، مانند حرکت‌های ضد سلطنتی در انقلاب موناکو در ۱۹۱۰، و نیز انقلاب‌های ضد دیکتاتوری که گاه با انقلاب‌های ضد سلطنتی تفاوت دارند.

- انقلاب‌های اجتماعی که با هدف رفع تبعیض اجتماعی شکل می‌گیرند. حال آن‌که دگرگونی‌های دموکراتیک و قانونی وسیله دستیافتن به آن هدف به شمار می‌آیند. انقلاب مکزیک (۱۹۱۰-۱۹۱۷) و انقلاب اسپانیا (۱۹۳۱-۱۹۳۹) از جمله انقلاب‌های اجتماعی به شمار می‌روند.

- انقلاب‌های کمونیستی که منطبق با دکترین کمونیستی مطرح شده‌اند.

- انقلاب‌های ضد کمونیستی که برای برانداختن دیکتاتوری‌های کمونیستی صورت گرفته‌اند.

- انقلاب‌های قدرت- مدرنیستی که مدافع پیدایش یا تداوم دولت‌ها بوده و بیشتر الگوی پاتریمونیال دارند. در این خیزش‌ها انقلابیون به عقب‌ماندگی دولت آگاه هستند و می‌کوشند تا از طریق انقلاب نوسازی^۲ تسریع کنند. خیزش ترک‌های جوان و انقلاب کمالیستی نمونه‌های کاملی از این دسته ارائه می‌دهند.

- انقلاب‌های ملی و آزادیبخش ملی بیشترین سهم را در میان انواع انقلاب‌های سده بیستم داشته است.

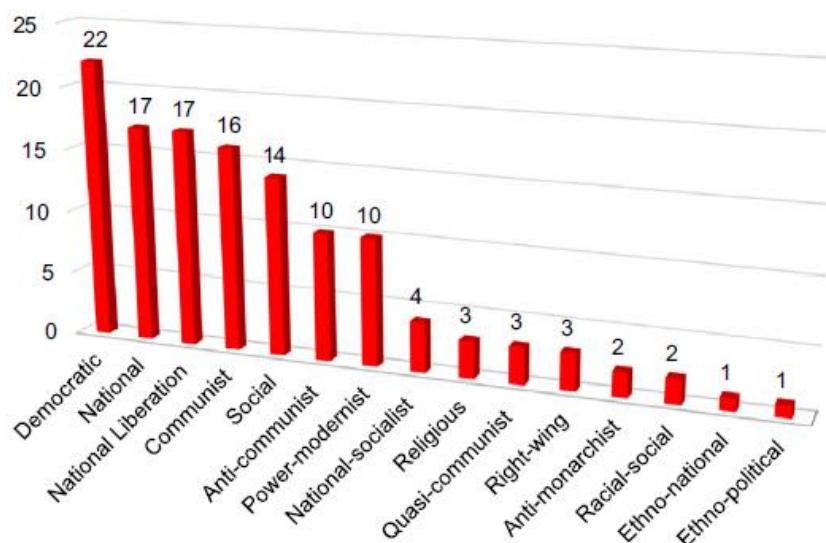
- انقلاب‌های دست راستی یا ناسیونال- سوسیالیستی همراه با ایدئولوژی اتاتیسم که به نوعی برابر با پرستش دولت بوده، دارای رویکرد پوپولیستی، ضد نخبه و مروج تعصبات سوسیالیستی در میان توده‌ها هستند.

- انقلاب‌های مذهبی که به عنوان بارزترین نمونه از روند و محتوا می‌توان از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و یا جنبش طالبان نام برد.

1 - Leonid Grinin , Anton Grinin & Andrey Korotayev

2 - Modernization

- دیگر انقلاب‌ها اغلب شامل موارد کاملاً ویژه‌ای می‌شد که طی آن جریان انقلاب نه بر اساس الگوهای ایدئولوژیک، که بر اساس مبنای عرفی، نژادی یا قومی-دینی پیش می‌رفت (Grinin & Co, 2022: 3).



شکل ۱. توزیع انقلاب‌های قرن بیستم بر اساس گونه‌مندی (Grinin & Co, 2022: 4).

شناسایی خاستگاه نظری و عملی انقلاب‌ها و ارائه الگو بر آن مبنا نه تنها فهم دقیق‌تر رویدادهای سیاسی-تاریخی را تسهیل می‌کند، که بررسی و درک تاثیر فرامرزی انقلاب‌ها را نیز ممکن می‌سازد. از آن‌جاکه بخش بزرگی از انقلاب‌های به ویژه پیروز، در جوامعی با مسایل مشابه، بالقوه امکان بازنمایی و بازتولید دارند، شناخت زمینه‌ها و چالش‌های مرتبط برای اتخاذ راهبردهای مناسب الزامی به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش کوشش شده تا ضمن شناخت تبار و ریشه‌های انقلاب‌ها، دسته‌بندی انقلاب‌های گوناگون در سده بیستم نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. خیزش‌های انقلابی این سده اثر ماندگاری بر ساختار جهانی گذاشتند و گاه پیکربندی آن را یکسره دگرگون کردند.

جنگ‌های چریکی در جوامع کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی بالا گرفت و به تبع آن انقلاب‌های جدیدی ظهور کردند. ساختارهای سیاسی برآمده از انقلاب‌های کمونیستی که در زمره خیزش‌های پیشگام بودند، خیلی زود و با افول کمونیسم جای خود را به انقلاب‌های ضد کمونیستی دادند. در برآیندی کلی، تاثیر تاریخی انقلاب‌ها و نیز نقش پیشرو آن‌ها در نظام جهانی رو به کاستی نهاد. باوجود تلاش برای بدست‌دادن طرحی کلی و قابل اتکا از انواع انقلاب‌ها و تاثیرات فرامرزی آن‌ها، این مطالعه محدودیت‌ها و همزمان افق‌های تازه‌ای برای تحقیقات بیشتر پدیدار می‌کند. برای نمونه، منطقی خواهد بود که پژوهش بیشتری بر رده‌بندی انقلاب‌ها از منظر تاثیر ابعاد فضایی و اقلیمی انجام شود؛ چنان‌که مثلاً خیزش‌های آمریکای جنوبی با دیگر مناطق تفاوت کمی و کیفی دارند. همچنین مباحث متاخر مانند آن‌چه در جریان بهار عربی یا انقلاب‌های رنگی رخ داده، در گونمندی و تبارشناسی انقلاب‌ها و نیز تاثیرات فرامرزی شایسته توجه ویژه‌ای هستند. با این‌همه، مراد اصلی این پژوهش که سنجش تاثیر و تاثیر انقلاب‌های معاصر بوده، با کمک گرفتن از نظریات مرجع مورد مذاقه و تحلیل قرار گرفته است. در نهایت اذعان می‌شود که گفتگو پیرامون گونمندی انقلاب‌ها و تاثیر جهازشمول آن‌ها همچنان به عنوان طرحی گشوده و شایسته نظریه‌پردازی بیشتر باقی می‌ماند.

فهرست منابع

- اریکسون، شارون و دیگران (۱۴۰۳). دریاب انقلاب‌ها، برگردان آرش موسوی، تهران: کتابستان برخط.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۹). نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرآیند و پیامدها، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- صادقی، سعید (۱۳۸۹). تئوری‌های انقلاب (رشته علوم سیاسی)، تهران: دانشگاه پیام نور.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵). مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی، راهبرد، ۳(۹)، ۱۰۷-۱۵۶.
- میرزایی راجعونی، سلیمان و ابراهیمی لویه، عادل (۱۴۰۰). انقلاب‌ها (کلاسیک، رنگی، عربی، غیرمسلحانه!)، تهران: لویه.
- Beck C. J. (2011). The world-cultural origins of revolutionary waves: five centuries of European contention, *Soc Sci Hist*, 35(2):167–207.
- Beck C. J. (2014). Reflections on the revolutionary wave in 2011. *Theory Soc*, 43(2):197–223.
- Booth, S. A. (1993). *Crises Management Strategy*, London: Routledge.
- Brinton, C. (1965). *The Anatomy of Revolution*. Revised and Expanded Edition. New York: Vintage Books.
- Eisenstadt, S. N. (1978). *Revolution and the Transformation of Societies: A Comparative Study of Civilizations*. New York: Free Press.
- Foran, J. (2007). Revolutions. In Ritzer, G. (ed.), *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*, (pp. 3914–3923). Oxford: Blackwell Publishing.
- Friedrich, C. J. (1966). An Introductory Note on Revolution. In Friedrich, C. J. (ed.), *Revolution: Yearbook of the American Society for Political and Legal Philosophy*, (pp. 3–9), New York: Atherton Press.
- Goldstone, J. A., Gurr, T. R., and Moshiri, F. (eds.) (1991). *Revolutions of the Late Twentieth Century*, Boulder: Westview Press.
- Goldstone, J. A. (2001). Toward a fourth generation of revolutionary theory, *Annual Review of Political Science*, 4, 139–187. <https://doi.org/10.1146/annurev.polisci.4.1.139>.
- Grinin, L. (2022). Evolution and Typology of Revolutions, In *Handbook of Revolutions in the 21st Century The New Waves of Revolutions, and the Causes and Effects of Disruptive Political Change*, Jack A. Goldstone • Leonid Grinin • Andrey Korotayev Editors. Springer Nature Switzerland AG.
- Grinin, L. Anton Grinin & Andrey Korotayev (2022). 20th Century revolutions: characteristics, types, and waves, *HUMANITIES AND SOCIAL SCIENCES COMMUNICATIONS*.
- Huntington, S. P. (1968). *Political Order in Changing Societies*, London: Yale University Press.

- Kumar, K. (2001). 1989: Revolutionary Ideas and Ideals, Minneapolis, MN: University of Minnesota.
- Kurzman, C. (2008). Democracy denied, 1905–1915. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Lenin, V. I. (1974). State and Revolution. The Marxist Theory of the State and the Task of the Proletariat in the Revolution. Lenin V. I. Collected Works (pp. 385–497). 4th ed. Vol. 25. Moscow: Progress Publishers.
- Marx, K. (1977). The Bourgeoisie and the Counter-Revolution. In Marx, K., and Engels, F. (eds.), Collected Works (pp. 154–178). Vol. 8. New York: International Publishers.
- Moore, B. (1974). Social Origins of Dictatorship and Democracy. Lord and Peasant in the Making of the Modern World, Harmondsworth: Penguin University Books.
- Parker, Noel (1999). Revolutions and History: An Essay in Interpretation, NP: Polity press.
- Pettee, G. (1966). Revolution – Typology and Process. In Friedrich, C. J. (ed.), Revolution: Yearbook of the American Society for Political and Legal Philosophy (pp.10–33), New York: Atherton Press.
- Rosenstock-Huessy, E. (2012). Revolution as a Political Concept. In Caringella, P., Cristaudo, W., and Hughes, G. (eds.), Revolutions: Finished and Unfinished, from Primal to Final, (pp. 1–7). Cambridge Scholars Publishing.
- Rozov N., Pustovoit Y. A., Filippov S., Tsygankov V. (2019) Revolutsionnye volny v ritmakh globalnoi modernizatsii [Revolutionary waves in the rhythms of global modernization]. URSS, Moscow.
- Shults, E. (2019). On Classification of Revolutions: An Attempt at a New Approach Moscow State Regional University, Social Evolution & History, Vol. 18 No. 2, pp 244–259.
- Skocpol, Th. (1979). States and social revolutions, Cambridge: Cambridge University Press.
- Trimberger, E. K. (1978). Revolution from above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt, and Peru. Transaction Books.
- Zagorin, P. (1982). Rebels and Rulers, 1500–1600. Vol. 1: Agrarian and Urban Rebellions: Society, States, and Early Modern Revolution. Cambridge: Cambridge University Press.